

نگاهی به یک شعر کجای این زمزمه



احمد فریدمند

از مجموعه تمام حس وحشی من
طاها پرنیان

آرمان یا نظریه یا دست کم خیالی را با واژه مصور کند.

در این شعر طاهاپرنیان زمزمه‌ی عاشقانه، لذت بردن از غصه‌های دوری کسی، کسی با کسی نیست، و... همه از عوالم انسان مدنی است اما تصویر حس وحشی که چون جانوری درنده دندان تیز کرده باشد برای پاره پاره کردن و گسستن مسافتی که بین «شعر گوینده» و معشوق فاصله انداخته است همان خصیصه‌ی بدوی و بکری است که خشونت کلامی به سود عوامل زیبایی شناسانه‌ی شعر تغییر داده است این بخش میانی شعر دیگر حتی از کودک درون نیز فراتر رفته با سرشت حیوانی مادر آمیخته است. سطر اول شعر به نوعی می‌تواند اعتراضی به عالم هستی هم باشد این گونه که: مگر من کجای این رود تپنده‌ی عاشقانه غفلت کرده‌ام که باید از غصه‌های دوری تو لذت ببرم؟

اما عناصر زیبایی در این شعر به گمان من یکی تناقض نمای لذت بردن از غصه‌های دوری و دیگری تصویر سوررئال دریدن فاصله‌ها و نیز تغییر کوچکی که در سطر ماقبل آخر داده است آن جا که حرف اضافه «به» را به حرف ربط «با» تبدیل کرده است یعنی اصطلاح کسی به کسی نیست تبدیل شده به «چقدر کسی با کسی نیست» که معنی جمله کاملا به تغزل گراییده است.

اما آن غریزه‌ی بدوی و در دور دست ضمیر آدمی پنهان کدام است؟

مولوی در دفتر سوم از کتاب «مثنوی معنوی» چند بیت دارد به این شکل:

از جمادی مُردم و نامی شدم
وز نما مردم ز حیوان سر زدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شوم
حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر
تا بر آرم از ملانک بال و پر

حالا چه از دیدگاه عارفانه‌ی مولوی و چه از دیدگاه پروسه‌ی تکامل حیات از نظر علمی در تک سلولی‌ها تا عالی‌ترین نوع ماده یعنی قشر خاکستری مغز من و شما، انسان، بخشی از خصایص آن روند تکاملی را با خود به مدنیت فعلی اش آورده است اما مدفون در زیر لایه‌های متعدد روابط انسانی حالا اگر شاعری ناخودآگاه بتواند «فلاش بک» بزند به آن ماقبل و صفتی را برای بیان حالت فعلی خود در متن بیاورد، نشان از بی‌شائبگی و خلوص در شعر سرایی دارد. و به همین مقدار زلالی و شاید هم بیشتر نیاز است تا مثل مولای روم با «فلاش فوراورد» به قول سینماگران، در بیت:

حمله دیگر بمیرم از بشر
تا بر آرم از ملانک بال و پر

کجای این زمزمه‌ی عاشقانه خفته‌ام
که لذت می‌برم

از

غصه‌های دوری تو

تمام حس وحشی من

دندان تیز کرده

برای

دیدن فاصله‌ها

چقدر کسی با کسی نیست

شعر با سطری استفهامی و در معنای به ظاهر احساساتی «کجای این زمزمه‌ی عاشقانه خفته‌ام»

آغاز و با چهار سطر شورشی و تهاجمی «تمام حس وحشی من

دندان تیز کرده

برای

دیدن فاصله‌ها»

ادامه، و با دو سطر گلایه‌آمیز

«چقدر کسی با کسی نیست»

پایان می‌پذیرد

بنیاد این شعر بر فراق و تنهایی زنانه‌ی بی‌ست که تبیین آن، از الگوی ظریف و شکننده‌ی رمانتیسیم تبعیت نمی‌کند بلکه غریزه‌ی بی‌بس بدوی را از لایه‌های مدفون در دور دست ضمیر آدمی به سطح می‌آورد.